

تاریخ امری رشت

**یحیی عمید الاطباء
همدانی**

به کوشش : بمون تپوری

تبرستان 2011 / 1390

تاریخ امری رشت

یحیی عمید الاطباء همدانی

به کوشش : بمون تیوری

برگ شمار: 31

چاپ و پخش: تبرستان 2011م/1390خ

<http://www.tabarestan.info>

بیشگفتار

آنچه را که می خوانید بخشی از تاریخ بهاییان گیلان و قزوین است. نویسنده ، خود در آغاز به چرایی نگارش آن اشاره کرده است. گرچه یحیی عمید الاطباء همدانی سرگذشتش را از 1307 آغازید و تا رخدادهای سال 1345 ه.ق کشاند و تاریخ امری رشت نامید ولی در حقیقت گوشه هایی از رویدادهای این گروه دین پرور در گیلان است . بی گمان سرگذشت بابیان و بهاییان این گوشه از ایران بیش از داده های یحیی است. نا گفته نماند که ممتازی، از بهاییان سرشناس گیلان، نیز از کسانی است که در این زمینه می پژوهید و بر آن بود تاریخ بهاییان گیلان را بنگارد. دریغ که امروزه آگاهی درستی از آن ندارم و نمی دانم به چاپ رسید یا نه؟

یحیی شماری از رویدادهای تاریخی آن روزگار رشت را نیاورد و یا مانند برپایی نخستین محفل بهاییان گیلان ، اشاره گذرا نمود.

از نویسنده همین را می دانیم که از یهودیان همدانی بود. پزشک بود. سال ها در رشت زیست و در 1307 خ درگذشت.

فاضل مازندرانی از وی چنین یاد کرد: " میرزا یحیی عمید الاطباء اسرائیلی مقیم رشت و مصدر خدمات شده و عائله بر جای گذاشت و به سال 1347 درگذشت. " (ظهور الحق، جلد 6 بخش 2/ 971)

ویژگی دست نوشته

دفتر دستنویس 9 سطری است. برگ شمار دارد و از 1 تا 78 شماره شده ولی رویه های 43-

44 را ندارد. سرگذشت بی افتادگی ، دنباله دارد. پیدا است که نویسنده زیاده شمرد. از

مهر شناسایی پایان دفتر چنین بر می آید که این یگانه دستنوشته یحیی است. درگذر
زمان دست دیگری، چندبار به فارسی و لاتین بر کناره ها افزود. جایی هم فرازی از
نوشته را نپسندید و نامی را حذف نمود.

این دست نوشته با شناخت نامه زیر:
Mirza Yahya `Amid al-Atibba'. "Tarikh-i Amri-yi Rasht." [History of
the Baha'i Faith in Rasht, 1889-1926]. Ms. in private hands. Digital
reprint, East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2001

از وبگاه:

<http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol5/rasht/rasht.htm>

پخش می شود.
من نیز همان فتوها را به شیوه پی دی اف فراروی هواستاران نهاده ام:
<http://www.tabarestan.info/gmg/gmg04t.html>


بادا که روزی همه دستنوشته های ارزنده و نایاب را به همین روش درخور، پیش روی
پژوهشگران نهند.

آغاز و پایان دستنویس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِارْتِوَالِ

چون حسب الارادة حضرت ولی امرالله شوقی اصفهانی ترفانه
اجتبابی الحی مشروع بصیبه واقعات امریه گذشته در کتبه یاد
نموده اند این عید فانه نیز ایچس عید الاطباء همده اند که
سایه است بعرف فضل الحی در نقل این امر مبارک بوده
دبسیاری از حوادث رشت را بچشم خود دیده لازم دانست
که انعقد از حوادث امریه رشت را که خود در آن بوده ام

۷۸
در دگر پشنگ کن خدارا که در بسیل بدی موربد حفا
گشتی و از فضل بفتی امید اهل وفا چنانست
که این بلا سبب عطا شود و این محنت و سید
محنت کزین و نمومیت عظمی شود و علیک التیمه
والشاعر ع

ع ۱
تمت تدوین الامری فی مدینه رشت ۱۳۳۵
الکاتب اقل عمید الاطباء بهدانی


جز این نگاره ای از نگاره ای از دکتر یحیی عمیدالاطباء، پسرش میرزا آقاعلی و چند تن دیگر در پیام بهائی، 20، ش 227 (مهر - آبان 1377) 60 به دست آوردم که می بینید.



عکس تاریخی بالا را که در سال ۱۹۱۱ در کالج بیروت برداشته شده خانم گلوریا شکیب به لطف برای ما ارسال فرموده‌اند

ردیف نشسته در جلو در وسط حضرت ولی امرالله ارواحنا فدأ در دو طرف: پسرهای میرزا باقرخان دهقان -
ردیف وسط از راست: دکتر افلاطون بغدادی (نشسته روی زمین)، آقای بشروئی، میرزا عزیزالله خان ورقا و
آقای عزیزالله شکیب - ایستاده از راست: دکتر یحیی عمیدالطبیب، رشتی - میرزا عزیزالله خان بهادر، میرزا
محمدباقرخان دهقان شیرازی، دکتر محمودخان، میرزاعلی آقا پسر عمیدالطبیب و آقا میرزا محسن افغان.

با امید به داوری آگاهانه و دور از ستم دین پروران و کشورداران.

بمون تیپوری

تاریخ امری رشت

بسم الله الابدی بلا زوال

چون حسب الاراده حضرت ولی امر الله شوقی افندی ربانی احبای الهی شروع به ضبط واقعات امریه گذشته در کلیه بلاد ایران نموده اند؛ این عبد فانی میرزا یحیی عمیدالاطباء همدانی که سالیانی است به صرف فضل الهی در ظل این امر مبارک بوده و بسیاری از حوادث رشت را به چشم خود دیده، لازم دانست که آن مقدار از حوادث امریه رشت را که خود در آن بوده ام [ب 1] محض یادگار و تذکار برای احبای اخیر درین اوراق نگاشته گردد. لذا درین تاریخ شهر صفر 1345 هجری قمری به ترقیم این سطور [می] پردازد و از خوانندگان محترم تمنای دعای خیر و طلب مغفرت می نماید.

این بنده در تاریخ سنه 1307 برای اشتغال به طبابت با دو نفر از دوستان میرزا آقاچی ولد موسی و آقای میرزا آقاجان ابراهیم زاده که از مؤمنین در ساکن همدان بودند در یوم چهارشنبه 22 ع 1 ورود به رشت نمودیم. در کاروانسرای ابوطالب نزدیک مسجد صفی مقابل منزل سردار منصور منزل گرفتیم. در موقع ورود به رشت تمام بازار و دکانین سوخته مگر یک محلی باقی بود که از اثر آتش [ب 2] محفوظ مانده و آن حجره های مقابل درب خانه های حکومتی بود که تعلق به حضرت والا کامران میرزا نایب السلطنه معروف داشت.

پس از مدت سه روز توقف با شخصی موسوم به میرزا الیاس کلیمی اصفهانی که شغلش سمساری بود، آشنایی یافته و به توسط ایشان یکی از حجره های مزبور را اجاره نموده در آنجا سکنی گرفتیم تا که در وضع ملوک و رفتار و حرکات اهالی رشت کاملاً اطلاعی به هم رسانیده، مشغول به کار خود باشیم.

پس از اقامت یک ماه در آن محل مذکور به اصرار رفقای روحانی از آقا میرزا الیاس مذکور جویای احبا شدیم. ایشان بطور محرمانه یکی از دوستان را معرفی نموده که موسوم به آقا [ب 3] مشهدی قاسم زرگر ولد مشهدی رفیع زرگر بود لذا به تدبیر و تمهید، ایشان را یافته. روزی صبح زود به دکان ایشان رفته به بهانه اینکه یک دانه مرکبدان به جهت بنده

بسازند، ایشان را ملاقات نمودم. بعد از دو روز مجدداً رفته، بطور محرمانه اظهار شد که بنده از دوستان روحانی شما هستم و اظهار نمودم چند نفر از دوستان به تازگی وارد رشت شده اند و این بنده به بهانه مرکبدان شرفیاب شدم که شما را ملاقات نمایم و به ایشان منتها درجه خوف و ترس مستولی شد که فوق تحریر است.

بعد از مدت يك هفته دوباره ملاقات نمودم اظهار کردم که بنده کلیمی می باشم [ب 4] لذا اطمینان کاملی یافت و با بنده اظهار دوستی و محرمیت نمود و به اصرار فدوی چند نفر از دوستان را معرفی نمود و اظهار کرد که آنها از دوستان مظلومین می باشند و مستورند که باید ملاقات آنها در نهایت حکمت باشد.

اسامی دوستانی را که ذکر نمود: جناب آقای آقا میرزا آقای حکیم ولد میرزا داود حکیم؛ جناب آقای علی ارباب قزوینی ولد حاجی نصیر شهید؛ آقایان سادات خمسه: جناب آقا سید رضا؛ جناب آقا سید محمود؛ جناب آقای آقا میر علی نقی؛ جناب آقا سید اسدالله مشهور به برات باز؛ جناب آقای آقا سید نصرالله می باشد و دستوری به جهت ملاقات آقای [ب 5] آقا میرزا آقای حکیم دادند لذا روزی منزلشان را جویا شده به بهانه مریض بودن خدمتشان رسیدم.

بعد از مدت شش روز رفت و آمد به معرفی استاد قاسم زرگر مذکور اظهار شناسایی و دوستی نمودم و آن بزرگوار به شدت تمام تعرض نمود ولی با وجود این اعتنایی به تعرض و تشدد ایشان ننموده مجدداً روز دیگر خدمتشان رسیدم باز بنای تعرض را گذاشت ولی بنده هم با کمال روح و ریحان به ایشان ثابت نمودم که من رفیق آقا میرزا آقاجان کلیمی همدانی هستم. پس از اطمینان کامل ابواب محبت [ب 6] و دوستی را گشوده ، بعد از دو هفته که گذشت به بنده اظهار نمود که امروز يك ساعت به غروب آمده به اتفاق در يك محلی برویم.

در وقت معین بنده به همراهی آقا میرزا آقاجان منزل جناب ایشان رفته که به محلی که قرار شده بود برویم. ایشان چون آقا میرزا آقاجان را به همراه خود آورده بودم تعرض نمودند که باید يك نفر از شما با من بیایید دو نفر ممکن نیست، لذا آقا میرزا آقاجان به منزل

خود عودت نموده و بنده به اتفاق ایشان به محلی که می بایست برویم با زحمات و تمهیدات و احتیاطات تمام راه افتادیم. به طوری بود که ایشان در بین راه گاهی اوقات خودشان را [ب 7] در زیر عبا مستور و پنهان می نمودند که کسی ایشان را نشناسد و نداند که به کجا قصد داریم برویم. آن شخص بزرگوار عمامه ترمه معروف به خلیل خانی در سرداشت. با هزاران زحمت و مشقت به محل مقصود [رسیدیم]، که منزل آقا علی ارباب بود و آن زمان معروف به علی بابی بوده اند، وقت غروب رسیدیم. در آنجا خدمت حضرت حاجی میرزا حیدر علی و حضرت سمندر طیب الله مرقدهما المنیر شرفیاب شدم. پس از مصافحه و معانقه جناب حاجی میرزا حیدر علی روحی فداه شرحی از اوصاف این بنده خدمت آقایانی که حضور داشتند بیان [ب 8] فرمودند. بعد از این معرفی، آقایان از بنده اطمینان حاصل نمودند و بعد از صرف چای تمام آن شب را که فصل بهار بود تا صبح مجلسی نورانی و مذاکراتی روحانی بود که نمی توان به تحریر در آورد فقط آن کسی که در این بساط الهی قدم گذاشته می تواند درک و احساس نماید. ترنمات تلاوت آیات و الواحات عندلیبان الهی روح را به اهتزاز و پرواز می آورد.

در هر حال تا صبح خدمت دوستان مشرف بودیم و قرار شد شب دیگری را هم اطلاع دهند که کاملاً ملاقات شود و در طلوعه صبح که هنوز بخوبی روشن نشده بود نظر به حکمت و رعایت [ب 9] حال صاحب خانه خداحافظی نموده به اتفاق جناب آقا میرزا آقای طبیب از درب منزل بیرون آمده و بعد از ایشان جدا شده با یک نفر شخص هادی رهسپار شدیم. موقع ورود به منزل جناب آقا میرزا آقا جان شرح حکایت شب گذشته را سؤال نمود. اظهار شد که چه گذشت و چه شد.

باری، پس از چهار یوم دیگر جناب استاد قاسم زرگر، مرکبدان را که بنا بود بسازند، ساخته و آوردند. اظهار کردند که شما تا یک ساعت از شب گذشته در منزل بمانید که به اتفاق به منزل جناب آقا سید رضا از سادات ختمه برویم.

آن ایامی بود که آقای مشیر السلطنه که به نیابت نایب السلطنه [ب 10] حکمرانی می نمود، معزول و نواب والا شاهزاده مؤید الدوله نجل حسام السلطنه عموی ناصرالدین شاه حاکم رشت شد و اندک امنیت جهت احبای رشت حاصل گردید و اگر [چه] باز هم به

حکمت ملاقات می نمودند ولی آن سختی ها و مشکلاتی که بعد از واقعه مولمه شهادت حضرت حاجی نصیر در زمان حکومت عبدالله خان وقوع یافته بود، در میان نبود. باری، بنا به وعده استاد قاسم، یک ساعت از شب گذشته به منزل آقای آقا سید رضا حرکت کردیم. نظریه حکمت گاهی به اتفاق و گاهی هم از همدیگر دور می رفتیم تا به منزل آقای آقا سید رضا روحی فداه رسیدیم و در ملاقات ایشان نهایت سرور و وجد [ب 11] و انجذاب رخ داد.

بعد از صرف چای شروع به صحبت شده و حضرت حاجی میرزا حیدر علی به ایشان دستور داد که احبا به اقتضای وقت چگونه با مردم گفتار و رفتار نمایند و در آخر به تلاوت آیات و مناجات پرداختیم و شب را با حضرات مدعوین تا صبح به سر برده و صبح را خداحافظی نموده مراجعت به منزل نمودیم.

باری، فدوی در آن ایام مجاهدت ترس و خوفی نداشتیم و با چند نفر از مردمان رشت به طور احتیاط و تدبیر و محرمانه صحبت امری می داشتیم تا الی سنه 1309 که مشهور و معروف به این اسم مبارک شدم.

اسامی آقایان مذکور که به طور خفا و ستر از یکدیگر ملاقات می نمودند [ب 12] و مشغول تبلیغ امر الله بودند از این قرار است: جناب آقای آقا مشهدی باقر عطار؛ جناب آقای ملا یوسف روضه خوان؛ جناب مشهدی حسین و برادرش جناب آقا مشهدی علی عطار؛ حضرت بصّار؛ جناب آقا مشهدی اسمعیل؛ جناب آقای علی ارباب؛ جناب آقای آقا میرزا آقای حکیم؛ جناب استاد قاسم زرگر؛ جناب آقا رضا؛ جناب آقا نقی.

پس از سنه 1309 که فدوی در رشت معروف شدم، محل و منزل خود را که در ابتدا مقابل درب خانه حکومتی بود به واسطه حرکات رذیله اجزای حکومتی نایب و فراش که رکن رکن استبداد بودند، تغییر داده در پشت [ب 13] کلیسا منزل کردم.

پس از تفریق فدوی با رفقای عزیز خود در پشت کلیسای مذکور معروف به حجره های خواجه اراکل مسیحی اعلان طبابت را انتشار داده و چون در آن ایام نقاشی نبود در روی کاغذی اسم و رسم خود را معین نموده نصب کردم و مشغول طبابت شده. در ضمن ایام راحتی و فراغت با رفقای روحانی و مبلغین امر الله محشور گشته و گاهی اوقات هم با

خود مبتدی در انجمن آن آقایان مبلغین برده و به منزل خود عودت می نمودم. پس از چندی، جمعی از علمای رشت که با بنده اظهار دوستی می نمودند و لکن در شك و تردید بودند که آیا من کلیمی هستم [ب 14] و یا مسلمان می باشم؟ لذا روزی را جهت امتحان و اطمینان قلب خود، بنده را دعوت به شهادت اسلامیت نمودند. این فدوی هم اثبات دیانت اسلام را کاملاً شرح و توضیح داده، به نوعی که دیگر از برای آنها محل ایرادی باقی نماند.

حکومت آن زمان که نواب والا مؤید الدوله بود، جمعی از اشرار و منافقین را که باعث اذیت و آزار اهالی رشت و دوستان الهی بودند مجازات سخت نموده و اهالی از هر حیث راحت و آسوده شدند و از هر جهت توجه و رعیت پروری را داشته مخصوصاً با حزب مظلوم بهائی نهایت رعایت را می نمودند. نظر به این رعایت که از طرف حکومت [ب 15] عادلانه شده بود، دوستانی که در فشار و اذیت بودند قدری امنیت حاصل نمودند و حضرات مبلغین روز و شب مشغول تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله بودند و فدوی نظر به شغلی که داشتیم با بعضی اشخاص طرح دوستی ریخته و پس از اطمینان به حضرت بشار مبلغ امرالله معرفی می نمودم و به همین طریق ادامه داشت تا سنه 1310.

باری، بعد از مدتی هم با يك نفر از صاحب منصبان دوره رشت که جناب سرتیپ نصرت الله خان طالبش بود، رئیس ساخلو [ی] سرحد انزلی بودند، دوستی نموده. ایشان فدوی را دعوت نموده به ولایت خود که گرگانرود است و چهار منزل [ب 16] از رشت تا آن محل مذکور مسافت دارد، قرار شد که حرکت نماییم. در همان موقع رفقای روحانی آقای میرزا آقاچی به طرف تبریز و آقای میرزا آقاچان به سمت انزلی تشریف بردند.

روزی در محکمه بودم که شخص بزرگواری وارد شد و سپس از احوال پرسى و تعارفات ظاهری، خودشان را معرفی نمودند و اسم ایشان حاجی میرزا محمد حسین شیرازی برات باز که یکی از شرکای حاجی امین الضرب طهران [تهران] بودند معروف به امین السره. پس از ملاقات اظهار داشتند که خیال توقف در رشت را دارم و فرمودند که يك دستگاه عمارت که مناسب باشد به جهت من اجاره نمایید و وجهی هم از برای تهیه منزل دادند. [

ب 17]

بعد از سه روز که گذشت، منزلی تهیه نموده که آن منزل راجع به نایب ولی رئیس خلیج های اطراف رشت بوده است، اجاره نمودیم. ایشان به محل مذکور تشریف آورده سکنی نمودند. بنا به خواهش آن شخص بزرگوار یکی از اطاق [اتاق] های آن منزل را به بنده تفویض فرمودند که با هم باشیم و پس از ملاقات چندی معلوم شد که ایشان يك نفر از تجار محترمین شیراز و از مؤمنین به این امر اعظمند ولی در نهایت حکمت بودند و با دوستان در خفا ملاقات می نمودند.

پس از تقریق رفقای روحانی که با بنده بودند و اسامیشان ذکر شد که یکی به سمت [ب 18] تبریز و دیگری به انزلی رفتند بنده تنها مانده ناچاراً اخوی را که آقا میرزا نبی بود از همدان تلگرافاً خواسته؛ بعد از سه هفته ایشان از همدان ورود نمودند. با هم مشغول طبابت بودیم.

پس از مدت سه ماه با سرتیپ نصرت الله خان به اتفاق به سمت طالش حرکت کردیم. اخوی را به آقا میرزا حسین امین السره سپرده و مدت پنج شش ماهی را در طالش مشغول سیرو طبابت بودم و بعد به سمت رشت مراجعت نمودم و چون در آن ایام امر در نهایت ترقی بود فدوی در نهایت انجذاب و اشتعال مشغول تبلیغ شده و دو نفر به شریعه ایمان فائز شدند [ب 19] که اسامی این دو نفر ذکر می شود: یکی آقای آقا حسن آقا معروف به ارباب اداره چی طهرانی و دیگری جناب آقا محمد رضا اخوی آقا مشهدی قاسم زرگر بودند.

فدوی در تاریخ سنه 1312 جهت ملاقات دوستان و خویشان خود به سمت همدان حرکت نمودم و مدت دو ماه را در همدان بودم. تلگرافی از طالش از آقای سرتیپ نصرت اله خان رسید که از برای طالش حرکت نمایم و چون مشغول تهیه مسافرت بودم با شخصی موسوم به جناب حاجی قلندر درویش که مشغول تبلیغ امر الله بودند، اظهار دوستی نموده و ایشان پس از انجام خدمات امری خود در همدان عزم [ب 20] زیارت کوی جانان نمود که از طرف رشت و راه روسیه عازم شود. بعد از سه روز، درویش حرکت نمودند و پس از حرکت ایشان فدوی هم حرکت کردم.

در منزل سوم که معروف آوه [آوج] سه منزل از همدان دور است، موقع غروب در کاروانسرای وارد شده؛ جناب حاجی غلام حسین درویش ملقب به حاجی قلندر روحی فداه را ملاقات نمودم. بعد از توقف يك شب در آوه به اتفاق به سمت رشت حرکت نمودیم و وارد رشت شده در منزل خود بنده که پشت کلیسا بود با هم بودیم. تا مدت چهل یوم و ایشان اظهار داشتند که منزلی اجاره کنند که بتوانند توقف نموده مشغول خدمت [ب 21] امر الهی و کار خود باشند و خانه ای را که اجاره شد پشت درب خانه حکومتی راجع به خانه محمدخان پیشخدمت حکومت بوده؛ بنده هم به اتفاق ایشان در آن محل سکني گرفتیم. بنده به شغل طبابتی مشغول و حاجی قلندر روحی فداه در بازار، گوشه دکان آقا سید رضا نام پوتین دوز، مشغول حکاکی شدند و مدت دو سال با هم بودیم.

آقای حاجی قلندر گاهی اوقات از بدو تاریخ ظهور حضرت نقطه اولی ذکر می کردند. الی آخر واقعه شهادت جمعی از شهداء اول امر در شیراز. بعد از آن مؤمن شدن حاجی ملا محمدحسین باب الباب الی آخر حرکت حضرت نقطه اولی [ب 22] روح ما سوا فداه، به سمت مکه [را بیان می فرمودند] و آقای حاجی قلندر چند دوره علم طب را در مدت توقف خودشان در هندوستان در مدت ت سی و دو سال با ریاضیون در گنبد موهوم که اهل هنود هنوز گرفتار می باشند؛ تشریحات و تعریفات را می فرمودند. در این بین ها هم علم طب را به اخوی و فدوی تعلیم می دادند. باری در آن زمان کاملاً در رشت معروف شدم.

حضرت حاجی قلندر از توقف در رشت به جهاتی چند ملول گشته قصد عزیمت تشریف حضور خلعت نورانی، هیکل قدس حضرت میثاق الهی مولی الوری عبدالبهاء روحی و ارواح کل ثابتین [ب 23] و راسخین لمقدمه الفدا، حرکت فرمودند از رشت به سمت بادکوبه.

بعد از مسافرت حاجی قلندر، فدوی در سنه 1314 منزل را تغییر داده در محله حسن آباد، خانه نجف قلی آقا مرحوم منزل نمودم. ابتدای ورود در خانه نجف قلی آقا، حضرت مبلغ امرالله جناب ورقاء روحی فداه و نجل جلیشان آقا میرزا عزیز الله و جناب بزرگوار حضرت روح الله که به اسم روح الله بودند و به حقیقت روح الله گشت، از ارض مقصود

از حضور لقای قدس جانان با يك انجذاب و اشتعال پر فتوح وارد رشت شدند. شب اول را در منزل جناب آقا میرزا مرتضی قلی مساح تشریف داشتند. ليله دوم را منزل [ب 24] جناب آقای علی ارباب. شب سوم را این نحله فانی به زیارت لقای خودشان و تلاوت آیات و مناجات حضرت روح الله که روح را به اهتزاز می آورد، مستفیض فرمودند. در این سه شب را جمیع احبا خدمتشان مشرف و از بیاناتشان لذت بی اندازه بردند که بعد از سه شب توقف در رشت به سمت زنجان حرکت نمودند. مدتی را در زنجان توقف داشتند. خدمت جناب حاجی میرزا عبدالله که پدر محترم علیا عالیه حرم مبارکشان بودند. بعد از چندی که گذشت ضوضاء و غوغا در زنجان بلند شد. مفتشین اطلاع یافته به حکومت زنجان خبر دادند حضرت و ورقاء و حضرت روح الله [ب 25] را با دو نفر دیگر جناب حاجی ایمان و جناب آقا میرزا حسین دستگیر و مغلولاً دست بسته و پا بسته به سمت طهران حرکت دادند.

در ورود به طهران، سپهسالار که ملقب به اتابك اعظم شد، امر نمود که در انبار مظلومین را محبوس نمایند. پس از مدتی را که در انبار بودند واقعه شهادت شاه شهید ناصرالدین شاه [پیش آمد] که میرزا رضای کرمانی او را در شاهزاده عبدالعظیم مقتول می سازد. در سنه 1312 اتفاق افتاد. لذا بدین سبب آن دو بزرگوار حضرت ورقاء و حضرت روح الله را از انبار بیرون آورده شربت شهادت را نوشیدند و به ملاء اعلی شتافتند.

باری در سنه مذکور بعضی از [ب 26] مبلغین و مبشرین امرالله که وارد رشت شده بودند، اسامی ایشان ذکر می شود: حضرت حاجی میرزا حیدر علی و حضرت سمندر و حاجی غلامحسین درویش همدانی معروف به درویش قلندر و جناب آقا میرزا احمد قزوینی و جناب آقای ابن اصدق و حضرت حاجی امین روحی فداه و جناب آقا محمد علی خان بهائی. اینها وجودات مبارکه ای بودند که به رشت تشریف آورده بودند.

بعد از سنه 1314 حضرت ابن ابهر به رشت ورود نمودند. در منزل جناب آقا علی ارباب قزوینی منزل داشتند و احبا جمیعاً به حضور ایشان تشریف آورده از ملاقاتشان مستفیض [ب 27] می شدند. بعد از چند یوم که گذشت احبا را دعوت کردند از برای منتخب نمودن

اعضای محفل مشورت که معروف به محفل مقدس روحانی است واحبا هم در نهایت روح و ریحان متحداً و متفقاً اعضای محفل مقدس روحانی را انتخاب نمودند.

در همان جلسه اطلاعی رسید که جمال پیر گفتار وارد رشت شده در خانه محمد علی قهوه چی که جلوی سید ابو جعفر قهوه خانه داشته و از احبا بودند و خانه ایشان نزدیک اداره حاجی امین الضرب بوده است. قرار شد که چند نفر از دوستان تفتیش نمایند که مبادا با شخصی از احبا ملاقات نماید و در آن [ب 28] روزها مهدی نام کاشی که به شغل حکاکی مشغول بوده است، در خفا و سر با شخص پیر گفتار هم عهد و هم عقیده بودند. باری، بعد از چند روز اطلاعی رسید که پیر گفتار رفته است.

از تاریخ سنه 1318 الی 1319 بلبل گلستان حدیقه الهی حضرت حاجی میرزا حیدر علی در سنه 1319 به عزم تشریف حضور حضرت مولی الوری از طهران وارد رشت شد. در منزل جناب آقای علی ارباب نصیراف منزل نموده؛ فدوی با شخصی موسوم به محمد علی خان ملقب به مفاخر الملک از اهل اصفهان بود؛ که در سنه 1314 با ایشان در خصوص این امر اعظم جزیی صحبتی نموده بودم ولی قرار شده بود هر موقعی که يك نفر [ب 29] از مبلغین تکمیل وارد می شوند ایشان را اطلاع داده که با مشارالیه صحبت امری شود، کاملاً مطلع شوند؛ لذا فدوی هم به ایشان اطلاع دادم. در منزل خود با جناب حاجی میرزا حیدر علی ملاقات نموده و مدت سه شبانه روز با ایشان صحبت شد؛ تصدیق این امر اعظم نموده و به شریعه ایمان فائز گشتند. به طوری منجذب و مشتعل شدند که وصف ندارد.

پس از ملاقات چون شخص مفاخر مشغول تجارت پبله بود با حضرت حاجی میرزا حیدر علی قراری گذاشتند که امسال اقدام بر این تجارت نمایند که هر قدر منافع عاید گردد دو قسمت نمایند: يك قسمت سهم حاجی [ب 30] که به ارض اقدس ارسال نماید و سهم دیگر مال خودش باشد لذا مذاکره به همین منوال خاتمه یافت.

در همان ایام شخصی موسوم به سید عبدالکریم نام که از اهل کاشان بوده با خویش و قبیله خود ورود به رشت نموده در منزل فدوی منزل نمودند. با ایشان ارتباط دوستی و رفاقت نمودم. پس از مدتی که با [در اصل: به] ایشان صحبت امری شد تصدیق امر الهی نمودند. یومی را آقای مفاخر قسم داد به سید کاشی که شما وکالت دارید از طرف حاجی میرزا

حیدر علی هر روزه بیایید و به حساب تجارت رسیدگی نمایید. آن شخص سید کاشی به عهد خود وفا نمود ولی محمدعلی خان مفاخر پس از مدت [مدتی] تجارت خود [ب 31] مبالغ کلی منافع کرد. چون به عهد خود وفا ننمود خدا هم با ایشان بر عکس معامله فرمود. ولی از ایام ایمان ایشان به این امر خطیر اعظم الی مدت سنه 1335 در رشت صاحب ثروت و جلال گردید و گاهی اوقات بر حزب مظلوم خدمت نمایانی می نمودند ولی آن طوری که در ورودش اقبال نمود در خروجش مأیوس شد.

پس از حرکت حاجی میرزا حیدرعلی از برای تشریف به حضور مبارک حضرت مولی الوری مولای عالم و محبوب امم، جناب بصر مشغول تبلیغ شدند. اسامی مبلغین که از اطراف وارد رشت می شدند و در خود رشت هم بودند ذکر می شود: حضرت حاجی امین [ب 32] روحی فداه؛ آقای ابن اصدق شهید ابن شهید؛ جناب آقای آقا میرزا مهدی اخوان صفا؛ آقای میرزا ابراهیم خان ملقب به ابتهاج الملك؛ حضرت غلام علی خان ملقب به مدیر الممالک؛ حضرت میرزا محمدعلی خان طهرانی؛ جناب آقا میرزا آقای حکیم صارم الاطباء بودند.

در آن ایام حکومت رشت امیر تنکابنی نصیر السلطنه که بعد به لقب سپهداری ملقب گشته؛ احبای الهی نظر به محبت و مهربانی و رعایت حضرت حکمران بی نهایت مجذوب و مشتعل شده گوی سبقت را از یکدیگر می ربودند و حکمران محترم که این امر اعظم ایشان را مجذوب ساخته بود، احبا را کاملاً [ب 33] رعایت می نمودند و جمیع اوقات راپرت احبا به لحاظ مبارک ایشان می رسید و احبا هم جسورانه و بدون حکمت رفتار می نمودند و حضرت سپهدار هم مفصلاً کتمان و رعایت می کردند.

باری، در آن ایام يك نفر کشیش مسیحی که موسوم به مسیو مارکار بود و از طایفه پروتستانی ها [در اصل پرتستانیها] تصدیق این امر اعظم را نموده و در مجلس احبا حاضر می شدند و از شدت اشتعال و انجذاب مشغول به تبلیغ امرالله بود در همان ایام مسیو شولر نام کشیش پروتستانی ها که از امریکا مأمور به ایران بود، ورود به رشت نموده؛ پس از چندی جناب مسیو مارکار با ایشان اظهار دوستی نموده صحبت امری می

نمایند. [ب 34]

جناب مسیو مارکار به محفل مقدس روحانی اظهار می نماید که اگر صلاح بدانید در يك جلسه مسیو شولر را دعوت نموده با ایشان کاملاً صحبت امری بشود. جناب آقای ابتهاج الملك از طرف محفل به بنده اطلاع دادند که جلسه در منزل شما خواهد بود لذا شبی را که 17 شهرع 2 سنه 1318 بود قریب به بیست و هشت نفر از ارمنه با مسیو شولر در بنده منزل حاضر شدند و چند نفر از مبلغین هم حضور داشتند.

موقع شروع به صحبت اول طرف مخاطب جناب آقا میرزا محمد علی خان بهائی بودند و بعد از صحبت ایشان جناب مسیو مارکار از روی کتاب مقدس انجیل با دلیل و بینه و برهان [ب 35] صحبت نمودند. پس از عاجز شدن، مسیو شولر با تغیر [در اصل: تغیر] و تعرض برخاست [در اصل: برخاست] اظهار کرد بروم منزل انجیل دیگری بیآورم. در صورتی که، کتاب انجیل در جلسه حاضر بود. پس از آنکه مسیو شولر تعرض نمود مسیو هامبارسون تاجر مسیحی که در تفلیس به توسط آقا شعاع الله تاجر میلانی کاملاً از این امر مبرم اطلاع یافته بود، برخاسته [در اصل: برخاسته] ششلول کشید که او را مقتول سازد. جناب مدبر الممالک فوراً ششلول را از دست مسیو هامبارسون گرفته قیل و قال و فریاد عیسویان بلند شده؛ تأییدات حق سبحانه و تعالی شامل حال گردیده مجلس خاتمه یافت و چون منزل فدوی [ب 36] در نزدیکی دارالحکومه بود حضرت حکمران محترم کاملاً از این واقعه مطلع شده تعرضی به احبا نمودند و چند نفری از عیسویان که در جلسه حضور داشتند به واسطه عاجز شدن کشیش تصدیق این امر اعظم نمودند لذا بدین سبب جمعی از عیسویان هر هفته به مجالس و محافل احبا حاضر می شدند. گاهی اوقات در منزل آقا علی ارباب و گاهی هم در منزل بنده محفل بود. احبا در کمال امن و امان بودند.

پس از آن در تاریخ سنه 1319 علمای رشت که اسامیشان ذکر می شود بر علیه حکومت عادلانه [که] سپهدار نصیرالسلطنه تنکابنی می باشند، قیام نمودند: ملا محمد آقای حاجی خمایی؛ حاجی سید یوسف مجتهد؛ [ب 37] حاج ملا محمد صیقلانی؛ حاجی آقا رضا؛ آقای ملا مهدی شریعتمدار؛ حاجی سید عبدالله داماد حاجی خمایی؛ [در دستنوشته داماد حاجی خمام خط خورده است.] ملا محمد کدوسرائی؛ ملای ساغری سازانی؛ شیخ محمد

علی سیکارودی ؛ حاجی بحر العلوم نجفی؛ آقای شیخ علی سیکارودی؛ آقا شیخ علی دیگ سرائی ؛ ملا یوسف نبیلی با بیست نفر از علمای سوء که به ظاهر آراسته و به باطن کاسته. در چهار محل اجتماع نموده، مدتی را در صدد بودند که با دسیسه و حیله و خداع شخص حکومت را معزول نمایند و بعد از معزول نمودن در صدد شیطننت خود برآیند و احبای مظلوم را اذیت و آزار نمایند.

در آن ایام هم احبای رشت نظر به رعایت و همراهی [ب 38] حکومت نصیرالسلطنه آزادی یافته جلسات متعددی فراهم نموده؛ در کمال روح و ریحان مشغول تبلیغ امر الهی بودند به طوری که در نه(9) محل احبا بدون ترس و خوفی و بدون حکمت مشغول انجام خدمات امری بودند. مغرضین و منافقین اطلاع یافته راپرت واقعه را به هیئت علماء دادند که چند نفر از مبلغین بهایی تازه ورود نموده اند و تمام راپرت رابه اسم و رسم کما ینبغی اطلاع می دادند که بهانه بدست آورده شورش نمایند و احبای رشت هم در کمال غرور و بی حکمتی رفتار می نمودند تا الی مدت چند ماه که گذشت. جمعی که منتظر فساد و اغتشاش بودند که در همان اوقات [ب 39] بود که دو نفر از احبا: جناب آقای آقا میرزا علی خان عکاس با آقا میرزا آقا خان عکاس باشی وارد رشت شدند.

پس از چند جلسه ملاقات با احبا و دوستان از برای پیشرفت صنعت خودشان عکاسی را جلوه می دادند و همه روزه احبا در نهایت انجذاب دو نفر آقایان واردین را دعوت می نمودند. این دو نفر بزرگواران عکاس کار را به جای باریکی رسانیده و احبا را تشویق و تحریک نمودند که یک عکس گروهی جمعیتی برداریم.

بعد از چند یوم رجوع به محفل مقدس روحانی شد. صلاح ندانستند و فرمودند که این ایام مقتضی [ب 40] نیست ، باشد تا به وقت دیگر ولی از آنجایی که حق سبحانه و تعالی بندگان را امتحان می نماید تا آن که روزی به نوع تدبیر اجازه از محفل مقدس روحانی گرفته؛ ایامی را که نزدیک عید مبعث حضرت نقطه اولی و مولود حضرت من طاف حوله الاسماء حضرت مولی الوری عبدالبهاء روحی و روح العالمین له الفداء بود؛ در محفل مقدس روحانی قرار شد که روز عید را عکس برداشته شود.

جناب جهان بخش خان سرهنگ، پیشکار قاسم خان والی، درخواست نمودند که در منزلشان احبا را دعوت نماید برای صرف [ناهار در دستنوشته اینجا و پس از این: نهار] در همان جا عکس برداشته شود و ایشان [ب 41] در محفل روحانی هم عضویت داشتند. بر حسب خواهش ایشان قرار شد روز عید را در منزلشان مجلس بشود که در موقع عکس برداشتن قطعه شمایل عهد میثاق حضرت مولی الوری نگهداشته شود و پس از برداشتن عکس دوازده قطعه کپی [در دستنوشته اینجا و پس از این: کوبیه] نموده و خود شیشه عکس را در محفل مقدس روحانی ضبط شود که دیگر از قانون حکمت تجاوز ننماید لذا روز عید را احبا حاضر شدند. پیش از صرف نهار، عکس برداشته شد و پس از صرف نهار مجلس خاتمه یافت.

بعد از چندی راپرت جلسه را منافقین به هیئت علماء اطلاع دادند. بهانه به دست علماء آمد. هر يك [ب 42] نشان می دهند. همان عکس باعث ضوضاء می شود. در آن ایام که هفتم جمادی الثانی بوده است الی مدت یازدهم ذیحجه 1320 پس از اتحاد هیئت علماء اول خیالی که نمودند قرار شد عکس را به میرزا طاهر پسر مستوفی که از رجال رشت بودند داده که پنجاه قطعه کپی نموده و به هر يك از علماء رشت يك قطعه بدهند آنها هم به دستور خودشان عکس ها را به جمیع اطراف گیلان انتشار دهند و در خیال فساد و فتنه و ضوضاء و غوغا برآیند.

در سنه مذکور شخصی موسوم به مشهدی تقی نام زرگر با برادرش مشهدی رضا که صنعت ایشان زرگری بوده است و این دو نفوس آقایان [ب 45] اخوان آقا مشهدی قاسم زرگر که قبلاً اسم ایشان ذکر شده و این دو نفر در حجره خود مشغول کار خود بوده اند. هیئت علماء به تحریک خودشان يك نفر زن را فرستاده به حجره آقایان مذکور به بهانه طلا آلات ساختن. پس از گفتگویی که اسباب ساخته و پرداخته شده [را] تحویل زن دادند. چون خواست برود ضعیفه و اوایل بلند نمود به همان دستوری که هیئت علماء داده بودند. دیگر معلوم است که چه محشری بر پا می شود؟!

موقع فریاد زدن زن کسبه بازار به دکان ایشان ریخته به این دو نفر بیچاره نهایت اذیت و آزار وارد آوردند. عاقبت الامر [ب 46] به خانه آقای حجة الاسلام معروف به ملا محمد

حاجی خمّامی بردند. باری معلوم است که چه وارد می‌آورند بر این مظلومین که قلم از ذکرش عاجز است. معلوم است که علماء رشت با این وضعیات ذکر شده چه نوع رفتار خواهند نمود.

چون که علماء با حکومت نصیرالسلطنه ضدیت داشتند و شخص حکومت هم مغرور و دلیر و شجاع بود، نمی‌توانستند کاری بکنند باری در فکر افتادند.

هیئت علماء از قول احبای مظلومین رشت يك ورق کاغذی با خط درشت به آقای حجة الاسلام معروف، آنچه فحاشی و صفاکی و نسبت های خیلی بد و کلمات نامربوط نوشتند [ب 47] و این کاغذ را وسیله از برای ضوضاء نمودن و اغتشاش قرار دادند.

از يك طرف حکومت به آقا شیخ مهدی شریعتمدار اطلاع داد که آقا تقی و آقا رضای زرگر را به فوریت در اداره حکومتی بفرستید. [پس از آن که] فرستادن [ند] حکومت آنها را مرخص فرمود و بعد از خلاص شدن آن دو بزرگوار، جناب استاد هاشم بنا قزوینی-اخوی درویش باقر که ملقب به درویش مسعود است - به مرض فلج گرفتار شده؛ پس از دو یوم فوت می‌نماید.

خلاصه، هیئت علماء روزبه روز به مقصد خود نزدیکتر می‌شوند. باری جناب درویش مسعود از فوت اخوی خود جناب استاد هاشم [ب 48] اطلاع یافته از برای برداشتن جنازه قیام نمود که جسد آن را به طور تکمیل با سینه زن و علم و طبل و شیپور بردارند. پدر زن استاد هاشم سید حسن بقال که يك نفر از اشرار و اوپاش رشت بود به فوریت از این قضیه مطلع شده، چند نفر از مغرضین را خبر داده به اتفاق خانه حاجی بحرالعلوم رفته و واقعه را کاملاً اظهار داشتند. بحرالعلوم آنچه طلاب و آخوند در رشت بود خبر داده که مانع از برداشتن جنازه شوند. در این واقع حکومت اطلاع یافت. چند نفر از فرارش ها را با فرارش باشی خود - که ملقب به منتصرالدوله است- روانه نمودند، نعش را حرکت دهند. در ضمن خبر به هیئت علماء رسید. در فکر [ب 49] هجوم نمودن به منازل [در اصل: منازل های] احباب و قتل و غارت نمودن برآمدند و آن کاغذی را که از قول احبا نوشته بودند که مضمونش فحاشی و هتاک [در اصل حتاکی] نسبت به آقای حجة الاسلام معروف به حاجی خمّامی بود؛ عین نوشته را شبانه به درب خانه حاجی خمّامی آویخته،

مدرک قرار داده به خانه آقا هجوم نمایند. خود ملا محمد حاجی خمami از این قضیه اطلاعی نداشت. صبح زود از درب خانه بیرون آمده يك ورق کاغذ بزرگی که تمامش فحاشی و سب و لعن بود و درب دیگر را هم که پر از کثافت و نجاست نموده بودند دید و چند نفر هم در آنجا با صدای بلند مشغول قرائت کاغذ [ب 50] بودند. فوری اطلاع به جمعیت بازار داده، دکاکین [را] بستند. فریادی و اوایلا و احسرتا بلند نمودند. شخص حکومت نظر به وظیفه خود اقدام نموده که شهر را امنیت دهد. خبر به قشون و توپخانه و قورخانه خود داده از جهت حفظ خود و دارالحکومه و دفع مفسدین و راحتی مظلومین کوشیدند که شاید اغنام الهی از شر منافقین محفوظ مانند.

پس از هجوم منافقین و ارادل و اوباش کار به جای نازکی رسید. هیئت علماء دیدند که [با] این فتنه و فساد عاقبت ریشه خودشان کنده خواهد شد. بعد از دیدن توپ و توپخانه از فتنه و فساد و خونریزی [ب 51] دست کشیدند و از مقصد و خیال خود محروم ماندند.

در همان روز ضوضاء، علماء و مدرک عکس هایی که بدست آورده بودند که شرحش ذکر شد، به جمیع نقاط ایران [فرستادند]. بنای درنده گی و وحشی گری را گذاشتند و در هر بلدی از بلدان ضوضاء و غوغا بر پا شد. به طوری که در صحرای کربلا همچون واقعه ای رخ نداده بود که یکی حکایت یزد و نیریز و اصفهان بوده است. از این واقعه جمیع مطلع حتی دول خارجه هم بر درنده گی این قوم ظالم خونخوار اطلاع یافتند و بر مظلومیت این حزب مظلوم شهادت دادند.

باری شخصی موسوم به آقا سید حسین [ب 52] از اهل مازندران، دچار بلا شده؛ فراراً به سمت رشت آمده بود و در آن عکس که احبا برداشته بودند از قضا آقا سید حسین در نهایت وقار نشسته بودند و آن شخص بزرگوار نظر به حکمت در منزل حاجی خمami معروف در جزو یکی از مریدهای مخصوص آقا گردیده بود. يك مقدار موقوفه به ایشان سپرده بودند به طوری که ملقب به آقا سید حسین متولی گشته. در یکی از روزها که ضوضاء و غوغا بود؛ ایشان بدون اطلاع، نزدیک ظهر به مجلس روضه خوانی آقای حجة الاسلام رفته. پس از ختم روضه خوانی آقای حاجی خمami به یکی از مریدهای خود خطاب می نماید که عمامه [ب 53] سید متولی را از سرش برداشته و چند مشت به پشت گردن

ایشان زده از آن مجلس خارج می نمایند و موقوفه را نیز از دست ایشان می گیرند.¹ البته معلوم است که چه به حال آن مظلوم ستمدیده وارد می آید. بعد از چند روز از رشت خارج شدند.

باری، پس از سه روز و سه شب به اصرار احبا و برحسب حکم حضرت حکمران محترم منتصرالدوله فراش باشی شبانه جسد را برداشته دفن [می] نمایند و خبر به درویش مسعود دادند که با مریدهای خود که از اهل طهران بودند، آمده جسد استاد هاشم را برداشته بروند به طرف باغ شاه که معروف به خلباش کله می باشد، دفن [ب 54] نمودند.

این خبر به هیئت علماء رسید. صبح روز بعد را اشرار مجدداً به طرف باغ شاه حرکت نمودند و جسد آن بزرگوار را از قبر بیرون آورده پاره پاره نموده، آتش زدند. اطلاع به حکومت دادند؛ فوراً مأمور فرستاد اشرار را گرفته؛ بدون رسیدگی به جزای عمل خود رسانید. مفسدین را چوب زیادی زده و مرتکبین را گوش دماغ نموده از برای تنبه شدن سایرین در کوچه و بازار گردانند. خلق از این واقعه شورش نموده به طرف دارالحکومه رفتند و جمعی به طرف خانه آقای مدبرالممالک و جمعی به طرف خانه جناب میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك و جمعی هم [ب 55] به طرف خانه جناب آقا علی ارباب حرکت نمودند با صدای وادینا و امذهبا یا محمد یا علی گویان ولی فقط صدا بود که به گوش می رسید، دیگر قادر بر اذیت و آزار نمودن احبا نبودند.

تا مدت سه شبانه روز این ضوضاء و غوغا طول کشید. آقای شریعتمدار چون شخص مدبر و با کفایتی بود فوراً به دارالحکومه حاضر شده؛ بنای اصلاح این فساد بزرگ را می نماید. از يك سمت هجوم رجاله و از يك طرف نا امنی شهر.

خلاصه و بعد از سه شبانه روز عاقبت اصلاح این فساد بر این قرار گرفت که چند نفر از احبای مظلومین به اسامی ذیل [ب 56] از رشت خارج شوند. پس از خارج شدن این چند نفر کار اصلاح خواهد شد: جناب ابتهاج الملك؛ جناب مدبر الممالک؛ جناب حاجی میرزا احمد قزوینی؛ جناب میرزا ابراهیم جدید سیاهکلی؛ آقای درویش مسعود؛ جناب میرزا حسین خان پسر رفیع الملك و جناب جهان بخش خان سرهنگ، پیش کار قاسم خان والی؛

¹ - در اصل میگردند

آقا کربلایی عباس علاف؛ آقا مشهدی رضا و آقا مشهدی تقی زرگر؛ جناب سید حسین متولی؛ جناب میرزا آقای صارم الاطبا؛ جناب اعتضادالوزاره، رئیس پست خانه؛ آقا علی، دایی جناب آقا میرزا طراز الله؛ این بنده یحیی تراب قدم احباء الله [ب 57] حق سبحانه و تعالی. قلم عفو [در اصل: عفر] را از برای تبعید شدن جناب آقا علی ارباب با فامیلشان کشیدند. در صورت اسامی تبعید شدگان ابدأ اسم ایشان ذکر نشده بود.

باری، در موقعی که بنا بود جمعی را تبعید نمایند سید متولی را که بیرون کرده بودند، وارد رشت شد. مفسدین اطلاع یافته؛ عمامه ایشان را از سر برمی دارند و کلاه کاغذی بر سر آن بیچاره گذاشتند و لباس او را کنده، از خانه بیرون می نمایند. در هیچ کوچه و بازار آن بزرگوار از دست اشرار راحت و آسوده نبود تا اینکه جناب میرزا ابراهیم جدید، [ب 58] سید مذکور را چند روز در منزل خود جای داده و محافظت می نماید.

باری که در رشت ضوضاء می شود، کم کم سرایت به اطراف رشت نموده، از جمله لاهیجان، جناب آقا مشهدی غلامعلی تاجر را از منزلش سرگون کردند و بیست نفر دیگر از احبار را اذیت و آزار نمودند حتی سیاهکل و لنگرود. در هر محلی که يك شمع الهی روشن بود، در صدد خاموش [در دست نویس در اینجا و پس از این: خاموش] نمودن برآمدند. خبر به حکومت رسید. يك نفر را از برای حفاظت و حمایت احبای الهی مأمور می نمایند و آن بدبخت مأمور غافل از خدا مثل شمر وارد لاهیجان شده، در جستجوی باقی اصحاب حضرت سید الشهداء [ب 59] افتاد که پیدا نموده، شهید نماید و آن ظالم خونخوار که اسمش از برای یادگار باقی بماند موسوم به جلیل الممالک بوده که يك اخوی بزرگش موسوم به آقای معین همایون در شیراز به احبای الهی خدمت های نمایانی نموده بود.

باری، غوغا و ضوضاء به بندر انزلی که بندر بزرگ ایران است، سرایت نمود. چند نفر از احبا در آنجا بودند: از قبیل آقای آقا میرزا آقای طهرانی و چند نفر دیگر گرفتار سب و لعن خلق خونخوار شدند.

در آن موقع خبر رسید که جناب حاجی میرزا حیدر علی روحی فداه از ارض مقصود با يك عالمی بشارت و اخبار [در دست نویس: اخبارات] روح [ب 60] بخش وارد انزلی

شده اند. خلق آنجا هجوم نموده و آن بزرگوار در گمرگ خانه به واسطه دو سه نفر از احبا محفوظ ماند. جهت آسایش خود از رشت تکلیف خواستند و محفل مقدس روحانی به حکومت اطلاع دادند و کسب تکلیف از برای ایشان خواستند و دستور العمل داده شد که جناب حاجی میرزا حیدر علی شبانه در منزل یکی از دوستان وارد شده و بعد ایشان را محرمانه به طرف طهران حرکت داده، تشریف ببرند لذا حضرت حاجی میرزا حیدر علی وارد رشت شده و بعد از ملاقات به سمت طهران حرکت نمودند.

باری، پس از گفتگوی واسطه هیئت علماء با حضرت حکمران [ب 61] به جهت ضوضاء و غوغا اشرار قرار شد صورت اسامی تبعید شدگان از رشت خارج شوند. در آن یوم صبح زود 27 ع 2 حضرت حکمران مأمورین خود را فرستاده اشخاصی که باید اخراج بشوند به دار الحکومه حاضر نمایند. از جمله جناب میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك و جناب جهان بخش خان سرهنگ؛ جناب آقا میرزا ابراهیم جدید؛ جناب غلامعلی خان مدیر و این بنده شرمسار.

پس از حاضر شدن به دار الحکومه و مشاهده نمودن دیدار همدیگر، جناب غلام علی خان مدبر بنای تغییر و تعرض را با فراش باشی حکمران گذاشت. جناب [ب 62] میرزا ابراهیم و این بنده به تشویق جناب جهان بخش خان سرهنگ، قرار شد برویم حضور حضرت حکمران و تظلم و چاره جویی از برای اخراج شدن بنماییم. پس از رفتن حضور حکمران به مجرد مشاهده حال این فقیرها مخصوصاً آقا میرزا ابراهیم بیچاره، فرمان داد این ها را بیرون برده چوب کاری بنمایید تا خودم بیایم.

میرزا ابراهیم را بردند. بنده با جهان بخش خان سرهنگ از درب دیگر فرار اختیار نموده از این موهبت کبری محروم ماندیم ولی جناب میرزا ابراهیم چوب ها را نوش جان نمود و در زیر چوب فریاد یا حضرت عباس یا حضرت عباس [ب 63] بلند نموده؛ از درب دیگر دار الحکومه این بنده خود را به جناب آقا میرزا ابراهیم رساندم. پس از رسیدن بنده، ایشان از زیر چوب خلاص شدند. چون که در آن ایام فدوی در درب خانه حکومتی و اجزاء حکومتی و اجزاء دار الحکومه مقرب و محترم بودم بدین جهت از بقیه چوبکاری صرف نظر نمودند. ایشان را به حبس خانه بردند.

باری، فدوی به فوریت از درب خانه حکمران بیرون آمدم تا به بینم رفقای محترمین چه شدند؟ فوراً درشکه حاضر نمودم. جناب مدبر الممالک را با جناب ابتهاج الملك نشانده در اداره راه شوسه که در اجاره جناب آقا سید اسدالله [ب 64] معروف به برات باز که در آن ایام حمل و نقل با ایشان بود، بردم و نیم ساعت از مأموری که به جهت حرکت ایشان مأمور بودند، مهلت [در دست نویس: محلت] خواسته تا آن که يك دست لباس از منزل آوردند. آن وقت ایشان را حرکت به طهران دادند.

پس از این واقعه شعله آتش نمرودی هیئت علماء و اشرار و مفسدین خاموش شد. جناب نورالله خان سرهنگ که از احبای ثابت و راسخ بودند با ده نفر از سوارهای خود به دارالحکومه حاضر شدند که آقایان تبعید شدگان را از رشت الی منجیل حرکت داده ببرند. باری، آقایان اسامی ذیل را چند نفر مأمورین به دارالحکومه حاضر نموده از حضور [ب 65] هیئت علماء گذشته، تبعید شوند و از طرف حکومت قرار شد که آقایان را از بیرون شهر خارج نمایند ولی علماء گفتند که باید از وسط بازار آورده تا اهالی شهر مطمئن شده، ساکت شوند.

جناب آقا میرزا حسین خان پسر رفیع الملك؛ آقا کربلایی عباس علاف؛ آقا مشهدی رضا زرگر؛ آقا مشهدی تقی زرگر؛ آقا میرزا باقر درویش ملقب به درویش مسعود؛ آقا علی دایی صباغ؛ جناب آقا سید حسین متولی؛ آقا استاد عبدالله قناد؛ آقا مشهدی علی قهوه چی اصفهانی؛ آقا مشهدی حسین قزوینی که درب خواهر امام دکان [ب 66] داشتند.

اسامی فوق که ذکر شد کسانی هستند که گوی سبقت را از میدان ربودند و نیز اسامی ذیل کسانی می باشند [که] از این نعمت کبری محروم ماندند و تبعید نشده اند، ذکر می شود: جناب میرزا ابراهیم جدید سیاهکلی؛ جناب جهان بخش خان سرهنگ؛ جناب آقا میرزا محمد علی خان طهرانی اجزاء گمرکخانه؛ جناب اعتضاد الوزاره؛ جناب حاجی میرزا احمد تاجر قزوینی؛ جناب مسیو کالوس؛ جناب میرزا اسحق خان کاشانی؛ جناب آقا میرزا آقای طبیب معروف به صارم الاطباء [و] این بنده. با بود این چند نفر نظر به اینکه به يك کار و به يك شغلی هر کدام [ب 67] اشتغال داشتند نه حکومت و نه علماء دنبال نکردند.

پس از این واقعه قرار شد که احبا را چه رجال و چه نساء به حمام راه ندهند و سلمانی ها هم در موقع تراشیدن سر، عوض سر تراشیدن، سر ببرند.

خلاصه، بعد از مدت دو ماه از وقوع این حادثه سید متولی بیچاره در محل هایی که مخفی بوده روزی بدون عمامه به جهت تحصیل معاش [از نهان گاه بیرون آمد] دچار دو نفر از آقایان هیئت علماء می گردد و ایشان را به چه ذلتی به خانه خودشان دعوت نموده بودند. در آن محل خانه آقای سید اسمعیل مجتهد رشتی آقای سید عبدالله رشتی، که با آقای حجة الاسلام نسبت [ب 68] داشتند، برده؛ ایشان را در محضر خود خواسته که یا باید سب و لعن بکنی و یا آن که تو را پاره پاره خواهیم نمود.

این خبر را به حکمران جدید که اسم ایشان حکیم الملك بود دادند. چه که بعد از دو ماه از آشوب به تحریک علماء آقای نصیرالسلطنه معزول می شوند و جناب آقای متولی نمی دانم به چه وسیله ای بعد از پاره پاره نمودن لباس ایشان، لخت و عریان از خانه آقایان فرار نموده، به وسیله يك نفر مسلمان که گویا مسلمان نبود و مؤمن به این امر اعظم بوده، [نجات می یابد. آن آدم] عبای سیاه نازک تابستانی خود را به آقای متولی داده؛ به ایشان راه فرار را نشان داده [ب 69] و آن بیچاره از شدت ضعف و صدمات و اذیت می آید در منزل آقا میرزا نبی اخوی این فدوی، که منزل مال يك نفر اغیار بوده. نصف شب به فدوی خبر می دهند و ایشان را به منزل خود آورده، مستور داشتیم. بعد از دو روز دیگر ایشان را به منزل خودش برده با احبا مشورت نمودم که ایشان را بعد از يك هفته دیگر حرکت داده به سمت بادکوبه و از آنجا به عشق آباد حرکت نمودند.

در همان موقع هم جناب آقا علی ارباب در کاروانسرای پشت میدان بزرگ که سه دانگش ابتیاعی جناب آقا سید اسداله معروف [ب 70] به سادات خمسه بود، یکی از آن حجرات کاروانسرا را داده بودند به جناب آقا علی ارباب. در همان ایام خود آقا سید اسد الله به اسم این ظهور کبری معروف ولی مستور بودند. از ملاقات با احبای رشت فرار می نمودند. تا آن که چند نفر از اهل آن کاروانسرا که از مغرضین و منافقین بودند، هجوم نموده به آقای آقا سید اسد الله گفتند که علی بابی را باید از این کاروانسرا بیرون کنید. آن شخص بزرگوار هم اطاعت نموده به جناب ارباب خبر دادند که باید از این کاروانسرا بیرون

بروید! دیگر معلوم است چه به حال آن جناب گذشت تا آن که [ب 71] از آنجا بیرون آمدند.

پس از بیرون آمدن به واسطه میرزا ابراهیم جدید و آقای مفاخر الملک در سرای کامرانیه که پشت عمارت دارالحکومه بود، یک حجره ای که احدی در آن حجره يك ساعت نمی توانست زیست نماید، به کرایه گزاف اجاره نموده. جناب آقا علی ارباب و جناب آقا میرزا طراز الله و جناب آقا غلام علی در آنجا سکنی نمودند. پس از آن که چند روزی بود در آن حجره رفته بود و قریب سه چهار هزار تومان جناب ارباب در رشت مطالبات داشت. آقای حاجی خمایی اعلان نمود هر کسی به علی بابی مدیون است دیناری به او [ب 72] ندهند زیرا که این پول مثل شیر مادر حلال است مگر ذریه ای از ایشان باقی بماند و اسلام باشد به او بدهید. جناب ارباب مدتی با بدهکارها در گفتگو بود و آخر الامر دیناری به ایشان ندادند.

جناب آقا میرزا آقای طبیب صارم الاطباء که شرحش معروض گشته و آن بیچاره، روزی به حمام معروف به حاجی میرزا نصیر رفته؛ خبر به آقای حاجی خمایی دادند. آقای حجة الاسلام هم يك عده از مأمورین دوزخ را که طلاب بودند، به حمام فرستاده؛ طبیب مذکور بیچاره هنوز در حوض آب نرفته بود با يك لنگ پاره پاره بیرون آوردند. در کوچه و [ب 73] بازار به جهت تماشا آوردند. در این بین فدوی رسیدم. مبلغی خرج کرده، به هر وسیله ای بود آن بیچاره را از چنگ گرگان درنده نجات دادم.

از بدو تاریخ این ضوضاء که یازدهم ذیحجه 1320 الی مدت دو ماه، این بیچاره های مظلومین در دست ظالمین خونخوار گرفتار و هر روز به يك بهانه ای آنها را اذیت و آزار می نمودند.

حمد و شکر خدا را که این جمعیت مظلومین گوی سبقت را از میدان امتحان ر بوده؛ خالصاً به وجه الله در آمدند. اگر چه شهادتی به جهت احبای مظلوم رشت وقوع نیافت ولی هر ساعتی [ب 74] مقابل يك جام شهادت، مقابله می نمود. شهدای سایر بلاد ایران، يك دفعه به شهادت می رسیدند ولی احبای رشت اگر چه قلیل بود [ند] با وجود بر این چند نفری کاملاً کاس شهادت را نوشیدند.

باری، این عبد ذلیل بعد از سه روز از فوت ناگهانی آقای حکیم الملك که حکومت رشت بود به مرض سکنه، این عالم فانی را وداع نموده و از رفقا و دوستان خدا حافظی کرده به طرف طوالش رفت. بعد از این واقعه، دیگر چیزی که قابل مطالعه کنندگان عظام باشد ندارم لذا لوحی را که در آن زمان ضوضاء، [ب 75] به افتخار این بنده شرمسار نازل شده؛ در این اوراق تاریخی نگاشته می شود:

>> رشت- جناب عمیدالاطباء میرزا یحیا خان علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده ثابت حق! هر چند از غم بلا، یاران جفا، پی در پی رسید؛ بساط محنت گسترده گشت. بزم امتحان آراسته شد. جام افتتان دورزد و یاران، سرمست آن باده گشتند و معرض شدائد و آلام گردیدند ولی این عبد، در هر بلائی شریک و سهیم بود و در زاویه [ب 76] مصائب و رزایا مقیم. محزون مباشید، مغموم نگردید؛ هر چه پیش آید البته آن باید و شاید. یعنی از لوازم ثبوت بر محبت الله است و از فرائض مقدره بر احباء الله. ایام در گذر [در دست نویس: گزر] است و حوادث لیل و نهار، ممتد و مستمر کائنات کل، هدف تیر قضا و مورد انواع جفا زیرا، عالم امکان، معرض تغییر و انقلاب ست. لابد از حدوث مشقت و عذاب! فرق در این جاست که، کل، در سیل هدی معرض بلایند و یاران در راه هدی مورد تیر جفا. آن، بی ثمر است و این، نتایجش مانند [ب 77] در و گهر. پس، شکر کن خدا را که دمه سیل هدی، مورد جفا گشتی و از فضل بی منتهی، امید اهل وفا چنان ست که این بلا، سبب عطا شود و این محنت وسیله محنت کبری و موهبت عظمی شود و عليك التحیه و الثناء.

ع ع <<

تم تاریخی الامری فی مدینه رشت. 1ع سنه 1345

الكاتب اقل عمید الاطباء همدانی [ب 78]

Tārix-e Amri-e Rašt

Yahyā

Amidolatebbā

Hamedāni

Be kušeš:

Bamun Tapuri

Tabarestan2011